

دل بردی از من به یغما ای ترک غارتگر من
دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من
عشق تو در دل نهان شد دل زار وتن ناتوان شد
رفتی چو تیر و کمان شد از بار غم پیکر من
می سوزم از اشتیاق در آتشم از فراق
کانون من سینه من سودای من آذر من
بار غم عشق او را گردون نیارد تحمل
چون می تواند کشیدن این پیکر لاغر من
اول دلم را صفا داد آینه ام را جلا داد
آخر به باد فنا داد عشق تو خاکستر من